

## آینده بنیادگرایی و راست گرایی در ایران

روز پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۲ مراسم «روز نفی خشونت» به مناسبت چهارمین سالگرد ترور سعید حجاریان در دفتر مرکزی جبهه مشارکت تهران برگزار شد. در این مراسم آقایان علیرضا علوی تبار، محسن کدیور، هادی خانیکی، عمادالدین باقی و سعید حجاریان سخنرانی کردند. خبرگزاری های ایسنا و ایلنا جمعه ۲۲ اسفند و مطبوعات ۲۳ اسفند گزارشی از این مراسم و سخنرانی ها ارایه دادند. متن کامل سخنرانی باقی در زیر از نظرتان می گذرد:

در فضای بسته پیش از دوم خرداد، یک روزنامه عصر به حریم خصوصی یک کارگردان سینما وارد شده بود و حادثه آتش سوزی منجر به مرگ همسر محسن مخملباف را هم ناشی از اختلاف زناشویی آنان عنوان کرد. مخملباف در برابر این دروغ پاسخ هایی گفت. در یکی از پاسخ ها گفته بود فاشیسم مثل خوره است. خوره تا وقتی که چوب و سایر اشیاء در اطراف خود دارد به جویدن و نابود کردن آنها مشغول است و هنگامی که تمام شد شروع به خوردن خود می کند تا از بین برود. عملکرد این خوره بود که زمینه ساز اعتراض مدنی دوم خرداد ۱۳۷۶ گردید. در آن زمان تنها روزنامه نسبتا مستقل روزنامه سلام بود. با وجود آنکه مواضع او حکومتی و در دفاع از نظام اما مخالف جناح مسلط بود و گفتمان سلام آنروز به روزنامه های معتدل محافظه کار امروز ( نه اقتدارگرایان) شباهت داشت اما سخت مورد تهدید بود و آنرا تحمل نمی کردند. آن روزنامه عصر پیوسته در سرمقاله هایش سلام را مورد حمله قرار می داد و از نفاق جدید سخن می گفت و از اینکه اینها از دشمن غدار خارجی هم خطرناک ترند.

خشونت طلبی، ریشه و مایه روانشناختی دارد اما وقتی بخواهند به آن صورت معرفت شناختی و تحلیل بدهند می تواند با تئوری های مختلفی توجیه می شود. خشونت گرایی سابق الذکر متکی به نظریه تهاجم فرهنگی بود. نظریه تهاجم بطور خلاصه این بود که دشمن برای براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی متوسل به جنگ تحمیلی شد و چون پس از ۸ سال جنگ خارجی (عراق علیه ایران) نتوانست رژیم را سرنگون کند جبهه فرهنگی را گشوده تا از درون نظام را متلاشی نماید. همانطور که در جبهه جنگ اگر سردار و سرباز دشمن را نکشید آنها شما را می کشند، اگر نکشید کشته می شوید در جبهه تهاجم فرهنگی دشمن هم اگر سرداران و سربازان را از پای درنیاورید آنها شما را از پای درمی آورند و باید بر آنها پیشدستی کنید. این نظریه بدون در نظر گرفتن تفاوت شهروندان و حقوق آنها و اینکه حکومت کارگزار آنهاست با قدرت های خارجی و بدون ملاحظه تفاوت فرهنگ و نظامی گری دست به یک شبیه سازی خطرناک و زد.

بر اساس این نظریه طیفی از نیروها شامل روشنفکران لائیک و یا سکولار و یا مذهبی و بخشی از نیروهای خودی (به زعم خودشان) که منافق و یاران دیروز و بریده های امروز و خطرناک تر از همه خوانده می شدند، سپاه دشمن بودند و باید نابود می شدند. تفکر قتل های زنجیره ای اینگونه شکل گرفت. این جماعت که مجهز به سازمان و قدرت هم شده بودند تنها منطبق زور و حذف می شناختند و ولع و شهوت حذف و نابودسازی یا پاکسازی داشتند. با واقعه غیر منتظره دوم خرداد سیر حوادث

معکوس شد. آنها فکر می کردند دلیل وقوع این واقعه و آزاد شدن غول های مخالف، مسامحه ها و کوتاهی ها در قلع و قمع افراد این طیف بود و اگر صد یا دویست نفر را از بین برده بودند چنین نمی شد. بقایای همین تفکر بود که حجاریان را در اسفند ۱۳۷۸ هدف گرفت اما با ترور حجاریان و موجی که برانگیخته شد جریانی که جز به زور تسلیم نمی شود و به همین خاطر دچار ناتوانی ذاتی است نتوانست دنباله پروژه اش را پی بگیرد و این موج ادامه چنین روندی را برای خشونت طلبان غیر ممکن می کرد. اما روش دیگری اجرا شد. آنها احساس کردند مظلومیتی که برای طیف مقابل شان ایجاد می کنند و منفوریتی که برای خود از این طریق می آفرینند به نفع شان نخواهد بود لذا پس از آن همان سازمان قدرت احترام به زندانی کردن فعالان سیاسی و فکری به جای کشتن و توقیف گسترده مطبوعات کرد. آنها چون غریقی بودند که ناجی خویش را با خود به گرداب کشیدند. آنها فکر کردند اگر بی اعتبار و منفور شده اند، اگر جذام گرفته اند، رقیب خود را هم آلوده کنند و بی اعتبار سازند و توانستند خاتمی را به دست خودش نفله کنند و مجلس را با زمینگیر کردن بی اعتبار سازند و اکنون هر دو جناح در جامعه از چشم مردم افتاده اند. اگر اصلاح طلبان مقبولیت ندارند اما دیگری مقبولیت و مشروعیت ندارد. حاصل آن انتخابات مجلس هفتم شد که با بی رقیب کردن اکثر کرسی ها و اعمال نظارت استصوابی توانسته اند با همان ۱۰ - ۱۵ درصد رای سنتی خود پارلمان را تصرف کنند و با تک ماده کردن قبول شوند اما فقط یکبار می توان تک ماده کرد نه بیشتر. لذا اکنون جناح مسلط در برابر موقعیت چالش انگیزی قرار گرفته است و در آینده دچار شکاف جدی خواهد شد و در برابر فشارهای بین المللی باید موضع خود را روشن کنند.

یک گرایش بنیاد گرای فاشیستی که پیش از دوم خرداد آن برخوردها را با سلام می کرد و قتل های زنجیره های را سامان می داد معتقد است که اکنون نباید جسد نیمه جان جنبش اصلاح طلبی را رها کرد و همان مسامحه ها را که باعث بروز دوم خرداد شد روا داشت. باید با ادامه همان روش های گذشته از «بازگشت گودزیلا» جلوگیری کرد. اینها معتقدند روش حذف، زندان و سرکوب را باید ادامه داد و نیروی اصلاح طلبان را به صفر رساند تا تاریخ تکرار نشود. این گرایش در برابر جناح دیگر محافظه کاران این حق را هم برای خود قایل است که می گوید پیروزی به دست آمده ناشی از موفقیت روش های ما است و باید با ادامه آن پیروزی را به پایان رساند و نباید نیمه کاره رهاش کرد اما در مقابل آنها گرایش دیگری از همین جریان معتقد است حفظ پیروزی مهم تر از خود پیروزی است و ما باید هرطور شده این پیروزی را حفظ کنیم تا موقعیت دوباره به دست اصلاح طلبان نیفتد بنابراین کمی انعطاف در سیاست خارجی و سیاست های اقتصادی داخلی و توقف فشارها و زندانی کردن ها می تواند مفید باشد و فشارهای خارجی را کاهش دهد. اینکه کدامیک از این دو گرایش برتری یابد بستگی به متغیر های متعدد داخلی و خارجی دارد. برای مثال متغیر درونی آنها این است که رهبری جانب کدامیک را بگیرد. قبلا در صف آراییی دو جناح اصلاح طلب و مخالف اصلاح طلب تکلیف روشن بود اما اکنون در دوران جناحی که تا دیروز یکپارچه مورد حمایت یا اطاعت بودند این تعارض پیش آمده است. موضع رهبری در اینکه کدامیک از این دو گرایش غالب می شوند تعیین کننده است. گرچه ممکن است موضع مشخصی اتخاذ نشود و وضعیت سرگردان آنها ادامه یابد.

و اما متغیر خارجی عبارت است از نقش اپوزیسیون و نیز نقش قدرت های خارجی. بخشی از اپوزیسیون علیرغم مبارزه جویی هایش به شدت موافق حاکمیت یافتن اقتدارگرایان است با این تحلیل که در صورت تسلط راست بنیادگرای فاشیستی، جمهوری اسلامی سریعتر مضمحل خواهد شد و آسان تر می توان آن را از پای درآورد نسبت به زمانیکه مشروعیت اصلاح

طلبان را هم داشته باشد. بخش دیگری از اپوزیسیون هم معتقد به روش های کم هزینه تر و پیشرفت آرام تر و ماندگارتر است.

اما در قدرت های خارجی، آمریکا اصولا خواهان پایان بخشیدن به حاکمیت دوگانه در ایران است. برای آمریکا و غرب دیگر رژیم های غیر قابل پیش بینی بویژه در این منطقه قابل تحمل نیست و احساس نگرانی برای امنیت جهانی دارد.

آمریکا موافق پیروزی اصلاح طلبان برای پایان حاکمیت دوگانه بود تا از این طریق تنش های طولانی روابط آمریکا و ایران و مشکل مربوط به نقش ایران در خاورمیانه و روند صلح منطقه حل شود اما وقتی که در انتخابات ۱۹ اسفند شوراها در سال گذشته مردم نشان دادند نه تنها از اقتدارگرایان بلکه از اصلاح طلبان هم ناامید شده اند و اکنون با نتایج انتخابات هفتم آنها به این نتیجه رسیده اند که وقتی اصلاح طلبان را نمی گذارند قدرت بگیرند از اینکه اقتدارگرایان بخصوص بنیادگرایان به حاکمیت دوگانه پایان دهند استقبال می کنند زیرا در این صورت سریعتر می توان تکلیف جمهوری اسلامی را روشن کرد و راحت تر می توان آن را سرنگون ساخت اما دولت های اروپایی بخاطر منافع استراتژیک خود هنوز ترجیح می دهند که اصلاح طلبان در حکومت ایران قدرت بگیرند مگر اینکه آنها هم مایوس شوند و با آمریکا به توافق برسند. بنابراین هنوز خیلی خوشبینانه و زود هنگام است که فکر کنیم تغییر عمده ای در رفتار جناح مسلط می افتد زیرا جریانی که خواهان حذف مخالفان بود و اجازه مشکل گیری هیچ آلترناتیو دیگری را نمی داد و به اقداماتی همچون ترور حجاریان، قتل های زنجیره ای، زندانی کردن فعالان سیاسی و مطبوعاتی و توقیف مطبوعات دست زد همچنان بر ادامه همان روش ها پافشاری می کند و هنوز گرایشی در پی به صفر رسانیدن اصلاح طلبان است و می گوید اگر ۵۰ یا ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفر را جمع کنیم مسئله حل می شود و بعید است که آنان دست از مواضع خود بردارند و میانه رو شوند. امیدوارم همانطور که در ترور حجاریان ناکام ماندند در این اهداف هم ناکام بمانند و مردم ما بزودی شاهد آزادی را در آغوش گیرند و زندانیان از آن زندان کوچک رها شده و به زندان بزرگ جامعه و آغوش گرم خانواده ها بازگردند و همه ملت ایران از این زندان بزرگ آزاد شوند. این برای یک نظام سیاسی خیلی زشت است که تقویم عمر آن با تقویم عمر زندانی سیاسی و عقیدتی سنجیده شود و بگویند از عمر رژیم جمهوری اسلامی ۲۵ سال می گذرد و عباس امیر انتظام ۲۲ سال آنرا زندان بوده یا تقی رحمانی ۱۱ سال در دهه ۶۰ زندان بوده و دو سال پیش و امسال هم دوباره زندان رفته و رویهم تقریبا نیمی از عمر جمهوری اسلامی را زندانی بوده است.